

ستاره بلعیده شده

قسمت: ۳۷

ارائه‌ای از گروه ناولیست.

کانال تلگرامی ما:

@NovelEast



NOVELEAST
ORDER OF REBEL RAVENS

جلد ۲ فصل ۱۷: مذاکرات

قلب لو فنگ تپید.

در صفحه چت «خانه مرزها»، پست‌های زیادی در مورد کینه توزی بین مبارزان وجود داشت. مثلاً در چین، مبارزان در شش ستاد اصلی تحت کنترل دولت و قانون هستند! با این حال، وقتیکه شهر رو ترک کنن و وارد منطقه هیولاه‌ها بشن، هیچ قانونی برای حل و فصل چیزی وجود نداره.

اونجا جایی بود که مبارزان و هیولاه‌ها داخلش دعوا می‌کنند، مکانی بدون قانون! مبارزان همگی در مرز بین مرگ و زندگی راه می‌رفتن، پس مواردی که مبارزان همدیگه رو به خاطر درگیری هاشون می‌کشند، خیلی رایج بود.

همه دوجوهای بزرگ و دولت نمی‌خوان شاهد چنین اتفاقی باشن.

مبارزان، ثروت انسان‌ها هستند!

مبارزان تنها افرادی هستند که می‌تونن با هیولاه‌ها مبارزه کنن. پس دولت و انجمن‌ها نمی‌خوان که مبارزان هیچ‌گونه دشمنی داخلی داشته باشن. بنابراین «مذاکرات داخلی» به وجود آمد که بحث‌ها رو بین مبارزین حل کنه. ازهم کینه دارین، خوب، بیاین همه چیز رو پشت میز مذاکره حل کنیم. اگر مطلقاً راهی برای حلشون وجود نداشته باشه، مسئله دیگه ایه.

-لو فنگ، تو هنوز یک تازه کاری که به تازگی وارد جمع مبارزا شدی. بهترین کار اینه برای خودت دشمنی نسازی.

وو تانگ، مربی ارشد، لبخند زد و ادامه داد: «همینطور برای شروع به پول نیاز داری.»

لو فنگ سری تکان داد: «باشه.»

اگه اونا می‌تونند مسئله رو حل کنن، پس بزار همینطوری پیش بره.
«عمو وو، من نمی‌تونم راحت بیخیال ژانگ هائو بای بشم! اگه ضعیف بودم،
دست و پاهام می‌شکستن.»

وو تانگ سری تکون داد و گفت: «اما البته باید مجبورشون کنیم که بهای کاری
که کردن و کامل پردازن، در غیر اینصورت ممکنه فکر کنن که دوجوی مرزها
ازشون می‌ترسه.»

لو فنگ پرسید: «عمو وو، به نظر شما باید چه مبلغی ازشون بخوام؟»
اون قوانین رو نمی‌دونست، به همین خاطر فکر کرد که بهتره راهنمایی بگیره.
وو تانگ بعد از کمی تأمل گفت: «اگر فقط یک فرد معمولی باهات درافتاده
باشه، نباید از ۵۰ میلیون دلار چین بیشتر بگیری! از طرف دیگه لو فنگ، تو
یکی از نخبه‌های دوجوی مرزهایی پس نباید خیلی هم پایین بیای. کمتر از ۱۰
میلیون دلار چین هم نباید قبول کنی! بین ۱۰ تا ۵۰ میلیون مناسبه. می‌تونی
به طور تصادفی یه مبلغ ر انتخاب کنی.»

لو فنگ در حالی که به انتخاب هاش فکر می‌کرد سرش رو تکون داد.
-باشه.

وو تانگ خندید: «اگه موافقی، بهشون بگم که امشب بیان تا با ما ملاقات
کنن.»

لو فنگ در حالی که سرش رو تکان می‌داد خندید: «بسیار خوب، ممنون عمو
وو.»



لو فنگ اول به خانه برگشت تا طومار تیغه تندر نه مرحله‌ای رو کنار بزاره
بعدش وارد شبکه داخلی «خانه مرزها» شد تا اطلاعاتی در مورد مذاکرات
خصوصی بین مبارزان پیدا کنه.

-اوه... پس اینطوره!

-شهرت هم با میزان پول پرداختی مرتبته.

لو فنگ پشت سر هم پست‌های زیادی رو خوند و در نهایت احساس کرد که
در مورد مذاکرات امشب ایده‌ای پیدا کرده.

صدای گونگ شین لان، مادرش از طبقه پایین آمد: «فنگ، وقت غذاست.»

-اومدم مامان.»

لو فنگ برق رو خاموش کرد و به طبقه پایین رفت.

در اتاق نشیمن طبقه پایین، در حالی که خدمتکار مشغول پخت و پز بود، پدر
و مادرش بشقاب‌ها و کاسه‌ها رو جابجا میکردن.

لو فنگ با تردید پرسید: «لو هوآ کجاست؟ هنوز برنگشته؟»

در حال حاضر دو خدمتکار استخدام کرده بودن. هر دو تاشون حدوداً ۴۰ ساله
بودن. یکی از خدمتکارا فقط برای مراقبت از لو هوآ استخدام شد، چون لوفنگ
احساس آسودگی بیشتری میکرد اگرکه کسی باشه که از برادرش مراقبت کنه،
برادرش میتونه بیشتر بیرون بره.

لو هونگ گو، پدرش در حالی که لبخند می‌زد گفت: «برادرت رفته پارک دریاچه
نیلوفر آبی، همین الان زنگ زد و گفت که زود برمیگرده.»

لو فنگ پرسید: «چطوره که برادر این روزا همش میره اون پارک؟»

گونگ شین لان، مادرش به آرومی خندید: «فنگ، برادرت دوست دختر داره.»
-دوست دختر؟

لو فنگ شگفت زده شد. اگرچه این روزها افراد معلول زیادی در جامعه وجود داشتند، مثلا سربازهایی که در ارتش جنگیدن و از مبارزه با هیولاهای معلول برگشتن... اگرچه افراد معلول هم می‌تونن وارد رابطه بشن، ازدواج کنند و بچه دار بشن. اما حتی بیشتر از یه ماه نبود که اینجا بودن. چطوری میتونه توی همچین زمان کوتاهی وارد یه رابطه بشه؟

لو هونگ گو خندید: «فنگ، به حرف مادرت گوش نده. برادرت با یه دختر وقت می‌گذرونه، ولی هنوز به اون مرحله نرسیدن.»

لو فنگ از درون خوشحال بود: «کی اهمیت می‌ده، خوبه که بتونه وارد یه رابطه بشه.»

مهم نیست که نتیجه این رابطه چی میشه، این تجربه‌ای از زندگیه. و این تجربه برای برادرش خوبه.

※※

منطقه یی-آن^۱ شهر یانگ ژو، بخش باغ آسمان.

ژانگ هائو بای به عمویش ژانگ زه هو نگاه کرد.

-عمو...

ژانگ هائو بای این روزهای اخیر رو با ترس و استرس سپری کرد. اون همش می‌ترسید که یکی از سازمان امنیت بیاد و اون رو ببره.

^۱نکته مترجم انگلیسی: من به اشتباه در چپترهای ۱۴ و ۱۵ کتاب ۱ اشتباهاً برای مکان بخش باغ آسمان "ژی_آن" نوشتم. درستش "یی_آن" هست.

ژانگ زی لانگ گفت: «هو، تا زمانی که می‌تونیم از هائو بای محافظت کنیم اشکالی نداره حتی اگه مجبورشیم دردی تحمل کنیم.»

«برادر، خیالت راحت!»

ژانگ زه هو بسیار بزرگ و عضلانی بود و احساس یک جانور وحشی بی رقیب و درنده رو از خودش بر جای میداشت. ژانگ زه هو پوزخندی زد و دندان‌های سفید برفی خود را نشان داد: «اون خرگوش کوچولو لو فنگ، فقط یه مبارز تازه کاره! تنها کاری که کرد این بود که با ضعیف‌ترین هیولاهایی که توسط ارتش بزرگ شده بودن مبارزه کرد تا یه مبارز بشه، اون باید قوانین رو بدونه! اونهایی که نباید دردرس درست می‌کردن، دردرس درست‌کردن... هوم، کسی که با ببر کوهستان^۲ در بیافته، دنبال مرگ خودشه!»

ژانگ زی لانگ و ژانگ هائو که دیدن عمو چقدر اعتماد به نفس داره، نفس راحتی کشیدن.

«خیله خوب، اینو دیگه به من بسپارین، من دیگه می‌رم.»

ژانگ زه هو دستی تکان داد و رفت.

بیرون یک هامر سنگین، شش چرخ و ارتقا داده شده بود. یک نفر داخل بود که دست تکان می‌داد و لبخند می‌زد و فریاد می‌زد: «برادر هو، آماده‌ای؟» ژانگ زه هو سوار ماشین شد و همونطور که دستش رو تکیه می‌داد گفت: «بله، برو لی پیر رو برداریم و به دوجوی مرزها بریم.»

-حله!

^۲ این در اصل نام مستعارش هست که بعداً دوباره ذکر خواهد شد.

هامر صدای آروم و قدرتمندی داد و به سرعت بخش باغ آسمان رو ترک کرد. حوالی عصر، ژو، لو فنگ و گروهش در لابی طبقه دوم حال مرزها در بخش مینگ ژو شهر یانگ بودند.

وو تانگ با صدای بلند خندید و گفت: «فنگ، چه تصادفی. عمو کونگ و برادر بزرگت چن اینجا هستند.»

لو فنگ با دو نفری که کنار وو تانگ ایستاده بودن احوالپرسی کرد. یکی از اونها بسیار لاغر به نظر می رسید و زخمی روی صورتش بود که به نظر می رسید صورتش رو از وسط نصف کرده. فقط نگاه کردن بهش ترسناک بود. مرد دیگر مردی تنومند بود که فقط با نگاه کردن بهش می شد فهمید که خیلی پرانرژی.

لو فنگ فریاد زد: «برادر چن، عمو کونگ.»

این دو نفر آدم های معمولی نبودند. در تالار مرزها در شهر یانگ ژو، سه جنگنده در سطح فرماندهان جنگ حضور داشتند: مربی ارشد وو تانگ، چن گو «توپ آتش» و کونگ کوان «تیغه شاهین». وو تانگ قبلاً از شکار هیولا بازنشسته شده بود، در حالی که چن گو «توپ آتش» و کونگ کوان «تیغه شاهین» اغلب شهر را برای شکار هیولا ترک می کردن.

این دو نفر از افراد برجسته در حلقه مبارزان بخش مینگ یو بودن.

-فنگ، ما در جریان وضعیت هستیم. مطمئن باش در این مورد بهت کمک میکنیم!

فایر کانن چن گو خندید.

-لعنتی، مهم نیست که چقد افراد دوجو تندر مغرورن، اونا هیچوقت با ما درگیر نمی شن.

هاک بلید کونگ کوان سر تکان داد

-معلومه.

بعد ازمدتی...

افراد دوجو مرزها و دوجو تندر در دو طرف در در لابی نشستن. حداقل ۲۰ نفر در سمت دوجوی مرزها حضور داشتند در حالی که فقط ۸ نفر از دوجو تندر بودند.

یه آدم احمق درحالیکه با صدای بلند میخندید گفت: «وو تانگ، در این مورد، واقعاً تقصیر برادرزاده‌ی هو عه. ولی برادرزاده اون فقط یه پسرکوچولوعه که فقط یک فرد معمولیه اون حتی یه مبارزم نیست، پس اون بچه اصلاً چی میفهمه؟ پس نیازی به بحث سر این چیزای بی‌اهمیت نیست.»

وو تانگ در حالی که سرش رو تکان می داد خندید: «لی پیر، این چیزای بیهوده رو نگو. مهم نیست که ما چقد راجع به این موضوع نامطمئنیم. شما اینجااین که دربارش مذاکره کنین درسته؟ ببر کوهستان، چیزی بگو.»

ژانگ زه هو، که در حلقه مبارزان «ببر کوهستان» نامیده می شه، از یه قمه دو دستی غول پیکر استفاده می کنه.

«معلم اصلی وو» به ژانگ زه هو لبخند زد و سپس به لو فنگ خیره شد: «در این مورد، باید به لو کوچولو اجازه بدیم خودش توضیح بده. لو کوچولو، چجوری باید این پرونده رو حل کنیم که تو رو راضی کنه؟»

-خفه شو.

تیغ شاهین کونگ کوان گفت: «لو فنگ یک برادر خوب در دوجوی مرزهاست، لو کوچولو؟ اون هم این صلاحیت رو داره که شما به اسم خودش صداش بزنیند.»

ژانگ زه هو وحشت زده شد، تیغ شاهین کونگ کوان مردی بی رحم در حلقه مبارزان بود، بنابراین حتی ژانگ زه هو نمی خواست اونو عصبانی کنه.
-آقای. ژانگ زه هو...

لو فنگ بلند شد و لبخند زد: «این موضوع باعث شد که بسیاری از برادرهام از من دفاع کنن، بنابراین من یکم خجالت می کشم. اما برای نظر خودم... هومف، اینکه ژانگ هائو بای تلاش کرد تا دست و پای منو بشکنه، موضوع مهمی نیست اما اون به پدرم حمله کرد و اینکار مثل اینکه مرگ خودشو بخواد!»

لو فنگ در حالی که خیره شده بود فریاد زد.

ژانگ زه هو شوکه شد و مبارزان طرف دوجوی مرزها خندیدند. ببر کوهستان ژانگ زه هو یه مبارز ارشد و یه جنگجوی پیشرفته است که فقط یک قدم با سطح جنگ سالار فاصله دارد. لو فنگ در واقع جرأت کرد با چنین نگاهی به اون خیره بشه. این موضوع شجاعتش رو به مبارزان طرف دوجوی مرزها نشون داد!

-همف، لو فنگ، پس می‌خوای چی کار کنی؟ حرف بزنی!

ژانگ زه هو چهره بدی داشت.

عصبانیت ژانگ زه هو واقعاً اهمیتی نداشت. درحال حاضر، سطح آمادگی بدنی لو فنگ برای یه جنگجوی متوسط بالاست، بنابراین اون به سطح

جنگجوی پیشرفته نزدیک شده بود. اگه نیروی معنویش رو هم در نظر بگیریم، اون در حال حاضر حداقل در سطح جنگ سالار مبتدیه.

«یک کلام، ۵۰ میلیون دلار چینی. در اینصورت من، لو فنگ، بهتون احترام میذارم و میتونیم ازین موضوع بگذریم.»
لو فنگ لبخند زد.

«توقعت خیلی زیاده، ۵۰ میلیون؟!»

ژانگ زه هو خیره شد.

لی مربی ارشد دوجو تندر هم با اخم گفت: «این مبلغ خیلی زیاده.»
لو فنگ فقط لبخند زد و چیزی نگفت.

وو تانگ، مربی ارشد دوجو مرزها لبخند زد: «مبلغ زیاد نیست.»

-لو فنگ، من بهت ۵ میلیون میدم و این پرونده رو لغو می‌کنیم و باز هم احترامی برای من باقی میذاره. وگرنه به من، ژانگ زه هو، هیچ احترامی نداشتی!

ژانگ زه هو به لو فنگ خیره شد.

-۵ میلیون؟

افراد طرف دوجو مرزها اخم کردن، حتی اگه می‌خوای به چن گو «توپ آتش» و کونگ کوان «تیغه شاهین» احترام بزاری، نباید چنین قیمت پایینی ارائه بدی. اگر قیمت خیلی پایینی بگی، یعنی اصلاً احترام اونها رو نگه نداشتی!

«وگرنه من به شما احترام نداشتم؟»

لو فنگ به او خیره شد و گفت: «ژانگ زه هو، اجازه بدین منم چیزی بگم. ۵۰ میلیون نه کمتر اگه حتی یه دلار تخفیف میخواین، برای ملاقات با برادرزادتون در آژانس امنیتی آماده بشین.»